

## وطن به مثابه فضایی ترامکانی در گفتمان دیاسپورایی مهجا کُهِف

انسیه درزی نژاد<sup>۱</sup>

لیلا برادران جمیلی<sup>۲</sup>

### چکیده

مفهوم وطن در مطالعات مربوط به مهاجرت نقش محوری دارد. مهجا کُهِف (۱۹۶۷-) نویسنده مسلمان سوری ساکن ایالات متحده در رمان دیاسپورایی خود، دختری با روسری نارنجی (۲۰۰۶)، ثبات مفهوم وطن را به چالش می‌کشد. تلاش قهرمان او، خدرا، برای یافتن وطن در محدوده‌های جغرافیایی معین، از جمله آمریکا، سوریه، عربستان سعودی و کویت با ناکامی مواجه می‌شود. او در مییابد که در جایگاه فاعل دیاسپورایی، باید به جای اقتناع میل به وطن جغرافیایی در پی تطمیع تمایل به تَوَطَّن و ریشه دواندن باشد. شرکت در اجتماع فراملی مسلمانان، در آیین‌های دینی مثل سفر حج و نماز جماعت این امکان را به خدرا می‌دهد که فضایی ترامکانی، با محوریت دین و تعدد و تکرر فراملی امت مسلمان، برای خود ایجاد کند. مطالعه پیش رو ترامکانیت را راهکاری برای برون رفت از چالش وطن در دیاسپورا معرفی می‌کند. جیمز کلی فورد<sup>۳</sup>، آوتار براه<sup>۴</sup>، تیم اوکس<sup>۵</sup> و لوییزا شاین<sup>۶</sup>، کاترین بریکل<sup>۷</sup> و آیونا داتا<sup>۸</sup> و آنا اشپیگل<sup>۹</sup> از جمله نظریه‌پردازان عمده این تحقیق می‌باشند.

واژگان کلیدی: مهجا کُهِف - دختری با روسری نارنجی - دیاسپورا - میل به وطن / تمایل به تَوَطَّن - ترامکانیت

دوره چهاردهم شماره ۱۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

۱. دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

edarzinejad@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بروجرد

lbjamili@yahoo.com

3. James Clifford

4. AvtarBrah

5. Tim Oakes

6. Louisa Schein

7. Katherine Brickell

8. AyonaDatta

9. Anna Spiegel

## مقدمه

نقش کلیدی سرزمین در شکل‌گیری هویت افراد غیر قابل انکار است. در دو سر طیف ارتباط هویت و قلمرو جغرافیایی می‌توان دو تفکر افراطی را مشاهده کرد. اصالت مفهوم وطن به‌مثابه زادگاه و سرزمین مادری یک سر این طیف است که وطن را یک مفهوم فیزیکی ثابت، دائمی و تغییرناپذیر معرفی می‌کند. از سویی دیگر، در دوره‌ی مدرن و پسامدرن با معرفی مفاهیمی همچون جهانی‌سازی<sup>۱</sup> و دهکده‌ی جهانی<sup>۲</sup> وطن از انحصار مکانی خاص رها شده، مفهومی متکثر، منعطف و سیال می‌یابد. این تفکر اخیر هم با چالش‌هایی روبروست. نیکوس پاپاسترگیادیس<sup>۳</sup>، در کتابش با عنوان *آشفتگی مهاجرت* (۲۰۰۰)، با اشاره به گای دبور<sup>۴</sup> خاطر نشان می‌سازد: "وعده دهکده جهانی یا سراب است یا شکل جدیدی از نظارت سلطه‌جویانه. این توهم که در این دیدگاه هر جایی می‌تواند وطن باشد، این احساس تکان‌دهنده را ایجاد می‌کند که هیچ کجا حس وطن را تداعی نمی‌کند" (۱۶).

مهجا کهف<sup>۵</sup> ( - ۱۹۶۷) نویسنده مسلمان سوری مقیم آمریکاست. در رمان دیاسپورایی‌اش، *دختری با روسری نارنجی*<sup>۶</sup> (۲۰۰۶)، کهف گفتمان جدیدی ارائه می‌دهد که در آن مفهوم وطن را به چالش می‌کشد. وطن از منظر او در تقابل دوتایی سرزمین مادری/جامعه میزبان تعریف نمی‌شود. مکان نقش محوری را در ایجاد هویت دیاسپورایی قهرمان رمان او، خدرا شامی<sup>۷</sup>، بازی می‌کند؛ با این وجود این مکان نه جمود و ایستایی تفکرات سنتی را دارد و نه رهایی جهان‌وطنی بودن عصر معاصر را. خود را در جستجوی بی‌وقفه برای یافتن و یا ساختن وطنی است که به آن احساس تعلق کند. وطن در رمان کهف به عنوان فضایی دیاسپورایی و ترامکانی باز تعریف می‌شود. مطالعات مهاجرت چشم‌انداز جدیدی را به روی مباحث به ظاهر شفاف مکان، سکنی گزیدن و وطن می‌گشاید. ساختارشکنی تقابل‌های از پیش تعیین شده بخشی از این چشم‌انداز جدید است. همانطور که پیش از این گفته شد:

از ویژگی‌های بنیادین در دیاسپورا واکاوی طرز تفکر دوگانه است. بسیاری از

1. Globalization

2. Global village

3. Nikos Papastergiadis

4. Guy Debord

5. Mohja Kahf

6. *The Girl in Tangerine Scarf*

7. Khadra Shamy

تقابل‌های دوتایی در دیاسپورا وارونه می‌شوند و هویت دیاسپورایی به هویتی آستانه‌ای فارغ از منطق ثنویت تبدیل می‌شود. این فرار از دوگانگی وطن/خارج، هویت ذاتی/اکتسابی و امثال آن سبب می‌شود که نویسندگان زن مسلمان که در دیاسپورای غیرمسلمان غرب به سر می‌برند، گفتمان جدیدی را ایجاد کنند که در آن ذاتی بودن مفهوم وطن و هویت زن مسلمانی که جلای وطن کرده است به چالش کشیده می‌شود. (درزی نژاد، برادران جمیلی ۶۰-۶۱)

جیمز کلی فورد، آوتار براه، تیم اوکس و لوییزا شاین، کاترین بریکلو آیونا داتا، و آنا اشیپگل از جمله منتقدینی هستند که با شالوده‌شکنی دوگانه وطن/غربت به دریافت جدیدی از مکان، تحت عنوان ترامکانیت، دست می‌یابند.

### وطن در دیاسپورا

دیاسپورا<sup>۱</sup> یک پراکندگی جمعی از سرزمین مادریست. علیرغم تأکید بر کوچیدن از وطن یا عامل شکل دهنده به دیاسپورا، از شاخصه‌های عمده‌ای که دیاسپورا را از سایر گونه‌های نقل مکان متمایز می‌سازد، پیوند انکارناپذیر آن با سرزمین مادریست. جیمز کلی فورد "تمایل به بازگشت" و "حمایت مستمر از جانب سرزمین مادری" را به مثابه خصیصه‌های تمیز دهنده‌ی این قسم از جابجایی بر می‌شمارد (۲۴۷). در واقع، در ذات دیاسپورا تناقضی نهفته است، "سکنی گزیدن در اینجا و حفظ ارتباط و همبستگی با آنجا" (۲۶۹). دیاسپورا تجربه به ظاهر ضد و نقیض عزیمت و سکونت همزمان است (براه ۱۷۹). مقوله‌ی وطن در مطالعات دیاسپورایی مفهوم سنتی خود را به عنوان محدوده جغرافیایی محصور در سیطره مکان از دست می‌دهد. وطن مفهومی متکثر و پویا می‌شود که قابلیت باز تعریف و تغییر دارد.

آوتار براه استاد علوم اجتماعی دانشگاه لندن، با ارائه یک تقابل دوتایی جدید، ادعای سیالیت وطن در دیاسپورا را مطرح می‌سازد. به جای تقابل مرسوم وطن/غربت، براه در نقطه مقابل "میل به وطن<sup>۲</sup>"، "تمایل به تَوطن<sup>۳</sup>"، به معنی وطن گزیدن و ریشه دواندن، را مطرح می‌سازد (۱۹۴). از نظر او مرزها خطوط ساختگی ای هستند برای تمایز بین خودی و غیر خودی (۱۹۴-۵). در این دیدگاه قراردادی، کسی که از سرحد مقرر تخطی

1. diaspora

2. Desire for home

3. Homing desire

کند "بیگانه"، "غریب"، و "دیگری" تلقی می شود (همان). در نتیجه وطنی یا بیگانه، بیشتر مفاهیمی توافقی هستند تا ذاتی. وی در ادامه تأکید می کند:

مفهوم دیاسپورا با جانبداری از تمایل به توطن به نقد گفتمان هایی می پردازد که مبتنی بر مبدأ ثابتند. تمایل به توطن مترادف گرایش به سرزمین مادری نیست. برخلاف باور رایج، همه دیاسپوراها ایدئولوژی بازگشت را تقویت نمی کنند. علاوه بر این، تعدد مکانی وطن در انگاشت های دیاسپورایی به معنی بی ریشه بودن فاعلیت دیاسپورایی نیست. بحث من راجع به تمایز بین احساس توطن و اعلام یک مکان به مثابه وطن است. روند هویت سازی دیاسپورایی نمونه بارز این ادعاست که هویت همیشه متکثر و پویاست. (۱۹۴)

برای روشن تر شدن دوگانه‌ی مطرح شده از سوی براه، مفهوم "ترامکانیت" می تواند بسیار راهگشا باشد. ترامکانیت معادل عبارت انگلیسی ترانس لوکالیتی<sup>۱</sup> انتخاب شده است. این مفهوم به طور عمده در بستر مطالعات جهانی سازی مطرح می شود. پیشوند ترانس (ترا) به معنی وراء، آن سو، فراتر، و از این سو به آن سو است. تعریفی که جیمز کلی فورد، تیم اوکس و لوییزا شاین، و کاترین بریکل و آیونا داتا از این واژه ارائه می دهند با رویکرد دیاسپورایی کُهِف به وطن، همخوانی چشمگیری دارد. در همه این تعاریف تأکید همزمان بر روی دو کلید واژه تحرک و مکان شایان توجه است (کلی فورد ۷، اوکس و شاین ۱، بریکل و داتا ۳). "ترامکانیت ما را به کثرت انواع حرکت [جابجایی] متوجه می سازد بدون اینکه نگاه خود را بر اهمیت مکان در زندگی اشخاص فروبندد" (اوکس و شاین ۱). از دیدگاه آنها ترامکانیت به بر هم زدن خودخواسته مرزبندی های مکانی می پردازد و در عین حال هویت را یک فرآیند مبتنی بر مکان تا یک روند متحرک بی ریشه‌ی سیار تلقی می کند (۲۰). در واقع، این تأکید بر روی مکان وجه تمایز ترامکانیت از دیدگاه های جهانی سازی است. نکته قابل ذکر دیگر، اتکاء این مفهوم بروابستگی، ارتباط، و اتصال یافتگی است (اوکس و شاین ۱، بریکل و داتا ۴). در این نظریه مکان ها پذیرای خنثای مهاجران نیستند، بلکه بازیگران اجتماعی هستند که در جریان ارتباط با سایر مکان ها و افراد ساخته می شوند (بریکل و داتا ۶). آنا اشپیگل، با ارجاع به آپادورای، ترامکانیت را شرایط عمومی سامان دهی به فضا (مکان) در عصر جهانی سازی می انگارد. وی "گسستن فعالیت های اجتماعی از انحصار فضاهای جغرافیایی

1. translocality

معین" را از شاخصه های فضاهاى ترامکانى مى شمارد. او ادامه مى دهد "این گسست مى تواند منجر به کوتاه شدن مسافت جغرافیایی از یک سو و قوت بخشیدن به ارتباط میان مکان های مختلف از دیگر سو شود" (۲۰). از نظر او، این دو جنبه "قلمروزدایی"<sup>۱</sup> موجب "بازتعریف" مکان در چارچوب های "فرامکانی"<sup>۲</sup> و "ترامکانی" می شوند و به فراسوی تعارض دوگانه جهانی/محلی می روند. او از کلمه پُرمتمنوی برای ترسیم ادغام مرزهای جهانی/محلی مدد می جوید: "گلوکالیزیشن"<sup>۳</sup> ترکیبی از گلوبال (جهانی) و لوکال (محلی) است (همان). در واقع، ترامکانیت در بر دارنده وسعت، ارتباطات و تکثر جهانی سازی است، بدون محورگریشات محلی.

### گام نخست: جستجوی وطن در حصار جغرافیایی

کهن هویت دیاسپورایی قهرمان خود را، به صورت سیر تکاملی در بستر مکان، به تصویر می کشد، خانواده‌ی شامی مسلمان و اهل سوریه‌اند. پدر و مادر خدا از فعالان سیاسی‌اند که، پس از کشتار حما در سال ۱۹۸۲ که دولت وقت سوریه برای سرکوب مخالفان حکومت صورت داد، جلاى وطن می‌کنند و در ایالات متحده به جامعه اسلامی ایندیانا پلیس، موسوم به "دعوت"<sup>۴</sup> می‌پیوندند. سوال در مورد این زادگاه فراموش شده یکی از سوالات متداول خدا در کودکی بود. او به تناوب می‌پرسید: "سوریه کجاست" (نارنجی ۱۳)؟ زیرا خاطرات بسیار گنگی از زادگاهش دارد. ایاد، برادر خدا، که چند سالی از او بزرگتر است سوریه را با وضوح بیشتری به خاطر می‌آورد. توضیحات کودکانه او از وطن بازتاب‌دهنده‌ی ناخود آگاه تفکر دوتایی است که برای بسیاری از مهاجران ملموس است. در کنار محل سکونت خویشان، سوریه برای ایاد جایی است که همه به زبان عربی و با لهجه پدر و مادرش صحبت می‌کنند و قیافه همه شبیه پدر و مادرش است. از نظر ایاد: "اینجا در آمریکا هیچکس شبیه آنها نیست و آنها هم شبیه هیچکس نیستند" (نارنجی ۱۳). تمام دوران کودکی خدا و برادرش سرشار از این مقایسه‌ها بین خودی و غیر خودی و مرزبندی‌های ملی، دینی، و نژادپست. در این دسته بندی ها آمریکایی ها در آنسوی مرزهای فرضی آنها قرار می‌گرفتند و "دیگری" را

1. de-territorialisation

2. supralocal

3. portmanteau

4. glocalisation

5. Dawah

6. Ayad

تشکیل می‌دادند. خدرا بارها با این تعارض رو برو بوده است: "شاید ما متعلق به اینجا نیستیم" جایی که او همیشه به خارج از گود رانده می‌شد و حجابش به استهزا گرفته می‌شد (نارنجی ۵۶).

وجدی<sup>۱</sup> و ابتهج<sup>۲</sup>، پدر و مادر خدرا، همواره رویای بازگشت به سوریه را در سر می‌پروراندند و اقامت خود را در آمریکا موقتی تلقی می‌کردند. آنها حتی از خرید لوازم زندگی خودداری می‌کردند. با خرید لوازم خانگی کهنه، پولشان را برای صرف کردن در سوریه پس انداز می‌کردند. از نظر آنها: "چه اهمیتی داشت روی چه مبلی نشستنی وقتی در خانه خودت نبودی" (نارنجی ۷۴)؛ شرایط آنها کاملاً بر تعریف ویلیام سفران<sup>۳</sup> از دیاسپورا منطبق است: "انها سرزمین آبا و اجدادیشان را وطن واقعیشان تلقی می‌کنند، وطن ایده آل و مکانی که آنها و یا نوادگانشان با فراهم شدن شرایط مطلوب به آن باز خواهند گشت" (۸۳-۸۴). بازگشت آنها به دلایل مختلفی مثل ادامه تحصیل و یا سر و سامان دادن به امور جامعه اسلامی ایندیانا پلیس، دعوت، به تأخیر می‌افتاد. تا اینکه "تب بازگشت به وطن" (مغیثی و قریشی ۸۸) در آنها فروکش می‌کند. اقدام پدر خدرا برای درخواست شهروندی از آمریکا موجی از حیرت را بر می‌انگیزد. با پایان مدت اعتبار پاسپورت های قدیمی، وجدی ناچار است برای تمدید اعتبار آنها تقاضای شهروندی بدهد. خانواده شامی با حالتی اندوهگین به دادگاه می‌روند تا روال اداری را طی کنند. ضربه کاری زمانی به آنها وارد می‌شود که قاضی از آنها می‌خواهد که سوگند یاد کنند که در صورت وقوع جنگ از خاک آمریکا دفاع خواهند کرد (نارنجی ۸۰). خدرا به یاد کشتار دیر یاسین و صبرا و شتیلا می‌افتد و فلسطینیانی را تصور می‌کند که با سلاح های آمریکایی کشته شدند (نارنجی ۸۰). خدرا این اقدام را "تسلیم شدن" و "رها کردن" اصول فکری تلقی می‌کند. دغدغه کودکان "بدون همبرگر" (نارنجی ۷۹) سوری او را رها نمی‌کند. وجدی اما سخنرانی ایراد می‌کند که حاکی از تغییر مواضع اوست:

برادران، برای یک لحظه هم فکر نکنید که ما اعتراض در برابرسیاست های غیر اخلاقی و ناعادلانه آمریکا در خارج از کشور و در کشورهای اسلامی را متوقف می‌کنیم. زبانم لال شود اگر من بیت المقدس را فراموش کنم. ولی باید حقیقت را بپذیریم: اینجا در داخل آمریکا جنبه های مثبت زیادی وجود دارد. قانون، نظم،

1. Wajdy

2. Ebtehaj

3. William Safran

بهداشت، دموکراسی، آزادی برای کار صادقانه و طلب روزی پروردگار، سهرایی در میان مهاجران به نشانه تأیید تکان می خورد. آزادی برای عمل به دین. اینها خصوصیات اسلامی هستند، او در خاتمه گفت [...] بعضی وطن های اسلامی ناکارآمد ما مانند مسلمانان بدون اسلام هستند، او شروع به دعا کرد و بخش هایی از قرآن را خواند، کسی که در راه خدا هجرت کند، اقامت گاه های فراوان و فراوانی روزی خواهد یافت؛ اگر در حال این مهاجرت مرگ او را دریابد پاداشش بر عهده خداست، و خداوند بسیار بخشنده و مهربان است. (نارنجی ۸۱)

خدرا با خود می اندیشد که آیا تمام شعارهایی که از کودکی با آنها بزرگ شده بود "یک دروغ بزرگ و فریبنده بود" (نارنجی ۷۹)؛ جمله ی کهف در مورد تغییر ملیت خانواده شامی تأمل برانگیز است: "خانواده شامی - هر چند فقط بر روی کاغذ - آمریکایی شدند" (نارنجی ۸۱). نیکوس پاپاسترچیادیس معتقد است در بستر جهانی سازی: "مرزها را دیگر نمی توان صرفاً به شکل نشانگرهای جغرافیایی دائمی و طبیعی یک قلمرو مد نظر قرار داد. مرزها خطوطی هستند که به صورت اجتماعی ساخته می شوند و ما می توانیم اجزاء مختلف فرهنگی و سیاسی را با آنها شناسایی کنیم. مرزها خطوطی قابل انعطافند" (۵۹). با این دیدگاه، خانواده ی خدرا در اقامت دیاسپورایی اشان، به مثابه نمونه ای از جامعه ی جهانی، محصور در مرزهای منعطفی هستند که می تواند از خاورمیانه تا فراسوی ایالات متحده امتداد یابد.

در سردرگمی میان سوریه و آمریکا، خدرا پیشنهاد ازدواج جمعه تاشکنتی<sup>۱</sup> را دریافت می کند. او یک جوان مسلمان کویتی است که در آمریکا مشغول به تحصیل مهندسی مکانیک است. برای جمعه، آمریکا یک اقامت گاه موقت است: "او مصمم بود که آینده اش را در کویت بسازد. خدرا با این مسأله مشکلی نداشت. شاید این پاسخی بود به عدم تعلق او به آمریکا در تمام این سالها. شاید کویت همان 'عقبه' ای بود که باید به آن باز می گشت" (نارنجی ۱۱۴). پس از ازدواج، خدرا و جمعه سفری به کویت دارند. اقامت در کویت برای خدرا ناخوشایند نیست، هر چند که سبک زندگی مصرف گرای کشور های خلیجی او را متعجب می کند (نارنجی ۱۲۲). موارد متعدد دیگری نیز در روابط آنها شکاف ایجاد می کند. دوچرخه سواری خدرا، اهتمام او به تحصیل و فعالیت های اجتماعی مقدم بر وظایف خانه داری، که در جامعه مسلمانان ایندیانا پلیس اموری

1. Juma al-Tashkenti

پذیرفته شده و حتی تحسین شده بودند، نارضایتی جمعه را موجب می شوند (نارنجی ۱۳۴). در نهایت خدرا به این نتیجه می رسد، که دختر مسلمانی مثل او که در دیاسپورای آمریکا رشد یافته، نمی تواند تعامل سازنده ای با تفکرات سنتی جمعه داشته باشد. با شکست این ازدواج، تصور ریشه دواندن در کویت هم بی فرجام می ماند.

آوتار براه در سوالی تأمل برانگیز می پرسد: "چه زمانی محل اقامت به وطن تبدیل می شود" (۱)؟ پاسخی که هایدی مگیثی<sup>۱</sup> و هاله قریشی<sup>۲</sup> به این پرسش می دهند می تواند به خوبی زوایای سیال وطن در رمان مهجا کهف را به تصویر بکشد. آنها معتقدند: "یک مکان/فضا برای همیشه و به صورت پایا به 'وطن' تبدیل نمی شود. وطن یک دستاورد لحظه ایست؛ یک مفهوم گذرا، یک خیال دست نیافتنی. مفهوم وطن ارتباطی ناگسستنی با کاوش برای یافتن ریشه دارد و روایت های زنان، دلتگی برای تعلق تام را حکایت می کند که شاید هرگز وجود نداشته است" (۱۱۷). گام نخست خدرا، جستجوی تعلق تام به یک محدوده ی جغرافیایی، با توفیق همراه نیست. او قادر نیست حس تَوطن خود را با پیوستن به یکی از دو سر طیف سوری/آمریکایی تسکین بخشد. تمسک او به مکان سومی مثل کویت هم بی ثمر است. او باید خود را از حصار قلمرو جغرافیایی محدود کننده برهاند و با تعاملی ترامکانی وطن مطلوب خود را بسازد. اقدامی که او باید بکند "ایجاد مکان در جهانی [است] که بدون قلمرو، دیاسپورایی و تراملیتی شده است" (آپادورای<sup>۳</sup> ۱۸۸).

### گام دوم: حج، اجتماعی ترامکانی

با کسب شهروندی آمریکا، و حتی پیش از آن، سوری به عنوان ریشه ی ملی در تعریف هویت دیاسپورایی خانواده شامی رنگ می بازد. کهف برای به چالش کشیدن ثبات مفهوم وطن در دیاسپورا، خانواده شامی را به عنوان اعضاء "دیاسپورای بدون قلمرو" (کوهن ۱۲۴) معرفی می کند. ویلیام کوهن<sup>۴</sup> معتقد است که چنین دیاسپورایی فاقد لنگرگاه جغرافیایی ثابت است و در ارتباط با فرهنگ، دین، و آداب و رسوم مشترک شکل می گیرد. وی خاطر نشان می کند که "در چنین مواردی گروه های قومی نقاط ارجاع محلی خود را از دست می دهند و به فرهنگ های سیار و چند مکانی مبدل می شوند" (همان).

1. Haideh Moghissi

2. Halleh Ghorashi

3. Appadurai

4. William Cohen



در محاسبات خانواده خدرا، یا خانواده مسلمان ساکن غرب، شهر مکه حائز اهمیت بالاتری نسبت به سرزمین آبا و اجدادیشان است. در تفکر دو قطبی این خانواده، آمریکا، "سرزمین کفار" و عربستان سعودی در مقام سرزمینی که شهر مکه و بنای کعبه در آن واقع شده است، "دیار پیامبر، مأوای تمام مسلمانان" (نارنجی ۱۳) به شمار می آیند. اریک تاگلیاکوزو<sup>۱</sup> شبه جزیره عربستان را به علت ارتباط مستمر با سایر نواحی، منطقه ای ترامکانی معرفی می کند: "جغرافیای حاصلخیز (برای پرورش گیاهان کمیاب)، بنادر خوب (برای جمع آوری و حمل و نقل این کالاها)، و مکان نگاری<sup>۲</sup> مذهبی (به علت وجود مکان های متعدد، برجسته ترینشان مکه) دریای سرخ را از دیرباز به گلوگاهی در تاریخ خاور میانه بدل کرده است" (۵۵). با وجود تکیه بر مکه به مثابه یک نقطه جغرافیایی ثابت، این مکان در گفتمان کهف سیالیتی دیاسپورایی می یابد. چیزی که باعث بازتعریف مکه و پویایی آن می شود تأکید کهف بر مکه به عنوان مکانی برای انجام مناسک حج است. حج تشریفات مذهبی سالانه مسلمانان است برای یافتن وطنی فرامکانی، "سفر-در-اقامت" و یا "اقامت-در-سفر" (کلی فورد ۴۴). استقرار وطن در این آیین مذهبی اسلامی به چالش کشیده می شود. درست مثل تجربه دیاسپورایی که در بردارنده همزمان عزیمت و سکونت است، ترسیم طواف از سوی خدرا سکون و جنبش را مقارن با هم در بر می گیرد:

همه چیز در اطراف بانوی شب در حرکتی پیوسته بود و بانو کاملاً آرام در سکینه بود، آرامش در چرخش. خدرا با نظاره موج های عظیم زائران اطراف کعبه با خود اندیشید، وقتی همه مردمی که در مکه هستند برای نماز گذاردن رو به این سو می نهند این حلقه ها بزرگ و بزرگ تر می شوند، سپس همه جهان، حتی تا آمریکا موج روی موج حلقه های هم مرکز از مردم در سر تا سر جهان تشکیل می شود و من اینجا در مرکز همه این حلقه ها ایستاده ام. (نارنجی ۹۰)

خدرا با عنوان "بانوی شب" که "پیراهن مشکی گلدوزی شده اش را برای فعالیت سنگین روزهای حج به دور کمرش بسته" (نارنجی ۹۰) به کعبه جان می بخشد. نامی که وی برای کعبه بر می گزیند، سکینه، یک نام بینابینی دیاسپورایی است که آرامش و جنبش را توأمان در بر دارد. خصیصه ترامکانی "استقرار در حین تحرک" (بریکل و داتا ۳) در تصویر سازی خدرا مشهود است. کعبه نقطه ارجاعی است که تمام مسلمانان جهان،

1. Eric Tagliacozzo

2. topography

علیرغم فاصله فیزیکی، با آن در ارتباطند. اولریک فریتگ<sup>۱</sup> و آخیم ون اپن<sup>۲</sup> معتقدند که ترامکانیت مستلزم شکستن مرزها و القاء نظم جدید است (۸). خدرا در موسم حج شکسته شدن تمام مرزهای ملی و نژادی را در حلقه های طواف کنندگان و حلقه های دورتر به نظاره می نشیند؛ در عین حال نظم جدیدی که نیروی محرکه این حرکت عظیم است از نگاه او پنهان نمی ماند. از نقطه نظر آنا اشپیگل "ترامکانیت فضاهای مکانی معینی هستند که با گسیل شدن جهانی تراکم بالایی از اشیاء، پول، اطلاعات، مردم، و تخیل به سوی آنها توصیف می شود. موقعیت های ترامکانی فضاهایی هستند که بعد زندگی روز مره شان مرتباً با سایر سرزمین های دوردست عطف و پیوند می یابد" (۲۰). بدین ترتیب، موج عظیم سفرهایی که سالانه با محوریت مکه و برای انجام مناسک حج از سوی ملل کشورهای مختلف انجام می پذیرد این مکان را به یک فضای ترامکانی مبدل می سازد. نقش کلیدی حج در ایجاد ارتباط ترامکانی در میان اعراب و مسلمانان خاورمیانه از سوی اشپیگل تصریح شده است (۱۶۷). تاگلیاکوزو هم معتقد است که از نظر قوم نگاران اروپایی اسلام به طور کلی، و سفر حج به طور خاص پدیده‌هایی ترامکانی هستند و ریشه ها و مکان نقش در خور توجهی در آنها دارند (۱۸۱). خدرا به فضای ترامکانی مکه و آیین ترامکانی حج احساس تعلق عمیقی می کند و با خود زمزمه می کند "اینجا جایبست که ما برآستی به آن تعلق داریم" (نارنجی ۸۸).

علاوه بر اینکه کهف، تمسک به آیین های مذهبی همچون مناسک حج را راهکاری برای رهایی از منطق ثنویت زادگاه/غربت معرفی می کند، خوانش شخصی خدرا از این رخداد مذهبی هم به واکاوی این دوگانگی مبادرت می ورزد. اولین مواجهه ی او با عظمت و شکوه کعبه، نغمه ای انگلیسی ای را در ذهنش تداعی می کند. او ملزم است عبارت عربی "لبیک اللهم لبیک" به معنی "در پیشگاهت حاضرم پروردگار من، در پیشگاهت حاضرم!" را در هنگام طواف تکرار کند. در حالی که این کلمات را بر زبان جاری می سازد، ترانه فیل کالینز<sup>۳</sup> در ذهنش طنین انداز می شود: "امشب آمدنش را در هوا حس می کنم، خداوند من. تمام عمر منتظر رسیدن این لحظه بودم، خداوند من." (نارنجی ۹۰). خدرا با ایجاد ارتباط و پیوند بین عربستان و آمریکا، عربی و انگلیسی، نغمه دینی و غیر دینی، به فرایندی که ذاتاً ترامکانیست یک بعد ترامکانی شخصی می افزاید.

1. UlrileFreitag

2. Achim von Oppen

3. Phil Collins

اگرچه کھف تلاش می کند تا نشان دهد که برای یک دیاسپورای بدون قلمرو همچون دیاسپورای مسلمانان "تمایل به تَوطن" می تواند با یک مفهوم سیال و منعطف ترامکانی مثل آیین حج اقناع شود، ممکن است این نکته به ذهن متبادر شود که تأکید بر مکه، در مقام نقطه تلاقی اجتماع مسلمانان، می تواند گامی در جهت تقویت دوگانه ی وطن/غربت باشد. موقعیت آستانه ای خدرا به عنوان دختر مسلمانی که در غرب رشد یافته است جزیی ترین گمان را در مورد قطعیت، ثبات، و تغییر ناپذیری وطن بر نمی تابد و "بر ضد اصالت ذاتی تعلق" (براه ۱۸۸) به یک مکان واحد موضع می گیرد. برای روشن تر شدن این ادعا دو نمونه ی زیر ذکر می شود.

خانواده ی شامی در مدت اقامتشان در مکه در منزل خاله ساویم<sup>۱</sup>، خواهر رضاعی ابتهاج، سکونت دارند. به مجرد اینکه این تصور در خدرا قوت می گیرد که مکه می تواند موطن او به عنوان زنی مسلمان باشد، وی تجربه های تلخی را از سر می گذراند که این رویای شیرین او را آشفته می سازد و سبب می شود که او در وطن نو یافته اش هم احساس عدم تعلق کند. در منزل خاله ساویم خدرا نوای "اذان"، دعوت به نماز، را از مسجد مجاور می شنود و عمیقاً به هیجان می آید (نارنجی ۹۲). در سحرگاه برای اقامه نماز "فجر"، صبح، به مسجد می رود. پلیس مذهبی عربستان او را دستگیر می کند و به او می گوید که زنان در این کشور حق ورود به مسجد را ندارند (نارنجی ۹۳). وقتی خدرا به خاطر می آورد که حتی کوچک ترین مساجد آمریکا بخشی برای زنان دارند، انگاره هایش در مورد حس تَوطن در این مکان دستخوش تردید می شود. به طرز شگفت آوری وطن برای او به مکانی برای "بیگانگی" و "آوارگی" مبدل می شود (دیویس<sup>۲</sup> ۱۰۰۹).

اتفاق دیگری که موجب دودلی خدرا در مورد وطن جغرافیایی می شود در همراهی او با عفاف<sup>۳</sup>، دختر خاله ساویم، رخ می دهد. رفتار دوگانه عفاف در داخل و خارج از خانه خدرا را در بهت و حیرت فرو می برد. به محض خروج از خانه عفاف حجابش را بر می دارد و به بهانه ی تعلیم رانندگی، خدرا را با خود همراه می سازد و سوار ماشین پسران جوان می شود. وقتی خدرا از سوی یکی از این پسران مورد تعرض واقع می شود تا سر حد مرگ مضطرب می شود: "با اینکه او هم اکنون در یک کشور اسلامی

1. Aunt Saweem

2. Davies

3. Afaaf

به سر می برد، و نه هر کشور اسلامی، کشور اسلامی ای که سرچشمه اسلام بود، تاکنون تا این حد احساس دوری از وطن نکرده بود" (نارنجی ۹۸). خدرا بی تاب است که مکه را ترک کند و به ایندیانا پلیس بازگردد. او می خواهد به خانه بازگردد. خود خدرا متعجب است که چطور او ایندیانا پلیس را، که همیشه در آنجا احساس بیگانگی می کرد، خانه و وطن خطاب می کند (نارنجی ۱۰۰). احساس او را می توان در کلام هومی بابا توجیه کرد: "حس غریب باز تعریف وطن" (۹). به عنوان عضوی از دیاسپورای بدون قلمرو مسلمانان، مکه برای خدرا در حکم موطن مذهبی است. بی میلی او به ماندن در این مکان، نمونه عینی حسی است که گلوریا آنزالدوا<sup>۱</sup> از آن به "هومو فوبیا"<sup>۲</sup> (۱۹) یا وطن هراسی تعبیر می کند. از نظر آنزالدوا "ترس از بازگشت به خانه" عمدتاً به علت ترس از پذیرفته نشدن در آن محیط است. یکی از کارکردهای حج در اسلام سیر و سلوک، طلب، و خودشناسی عنوان شده است. دریافت عمده خدرا از این سفر این است که در پی عدم سازگاری با این مکان، او درمی یابد که با تربیت پیوندی<sup>۳</sup> اسلامی-آمریکایی، او به سختی می تواند در یک محل جغرافیایی معین احساس تعلق خاطر کند.

### گام سوم: ترامکانیت اجتماع زنان مسلمان در آمریکا

پس از بازگشت از سفر حج، خدرا تجربه های متفاوتی را از سر می گذراند که شاید مهمترین آنها ازدواج ناموفق با جمعه، سقط جنین حاصل از این پیوند، متارکه، و در نتیجه طرد شدن از جانب خانواده و اجتماع مسلمانان ایندیانا پلیس باشد. رمان با بازگشت خدرا به ایندیانا پلیس پس از مدت ها دوری آغاز می شود. مراجعت او به اجتماع مسلمانان به منظور انجام یک مأموریت شغلی است. پیشخوان خبری مجله *آمریکاهای آلترناتیو*<sup>۴</sup>، که خدرا عکاس آن است، در صدد است تا گزارشی در ارتباط با جوامع اقلیت مذهبی در آمریکای مرکزی از جمله جامعه مسلمانان ایندیانا پلیس تهیه کند. اطلاع از پیوند خدرا با این مرکز رییس تحریریه را به وجد می آورد: "از پشت نقاب! وای! تصویری از پشت پرده پنهان دنیای اندرونی مسلمانان" (نارنجی ۳۰). پیشنهاد عکاسی از مرکز مسلمانان خدرا را به تأمل و ا می دارد. فکر مثبت یکی دیگر از آن عکسهای کلیشه ای که انبوه مسلمانان را در حال سجده نشان می دهد و یا زنان مسلمانی که

1. Gloria Anzaldua

2. homophobia

3. hybrid

4. Alternative Americas

در حجاب نفوذ ناپذیر و ستم‌دیده می‌نمایند او را دلزده می‌کند (نارنجی ۳۰). دغدغه‌ی مهم خدا یافتن زاویه‌ی مناسب برای عکاسی است، غافل از اینکه همین زاویه دید می‌تواند فرصتی برای یافتن وطنی ترامکانی برای او فراهم آورد.

خدا به وسیله دوربین‌اش روزه‌ای از اجتماع‌اش به سوی جهان می‌گشاید. به بیانی دیگر او نگاه جهان را به خانه‌اش می‌آورد، "جهان-در-وطن" (بابا ۱۱). او در نماز جماعت اجتماع‌اش شرکت می‌کند و پس از "سلام"، پایان نماز، تصمیم‌اش را می‌گیرد: "پس از سلام نماز، خدا تصمیم می‌گیرد که از زاویه پایین عکاسی کند. او نماز را از بیرون به تصویر نخواهد کشید، بلکه جهان از دید نمازگزار به چه می‌ماند" (نارنجی ۳۳). تأثیرروانی که عکاسی از زاویه پایین در بیننده ایجاد می‌کند این است که سوژه را پر صلابت و مقتدر به تصویر می‌کشد. تغییر فوکوس از بیرون به داخل گامی کارآمد در جهت اقتناع حس توطن مسلمانان در غرب است. باز نمود غربی که از بیرون اجتماع مسلمانان صورت می‌گیرد مبتنی بر کلیشه است؛ لیکن، تصویر گری خدا، اجتماع مسلمانان را به صورت گروهی دوستانه نشان می‌دهد که دیدگاه منحصر به فرد خود را به جهان پیرامون دارند.

خدا از رهگذر این عکس به پرسش دیرین «وطن من کجاست؟» پاسخ می‌گوید. او به ورای مرزبندی وطن/فراسو می‌رود و تمایل خود را به توطن با پیوستن به انبوه زنان نمازگزار بر آورده می‌سازد. او به این جمع احساس تعلق خاطر می‌کند: "خدا بودن در تجمع عظیم زنان با حجاب‌های مختلف را دوست می‌دارد، خمار، ساری، جلباب، توبه، دپاتا‌هایشان تاب می‌خورد و زمین را جارو می‌کرد و به همه جا سرک می‌کشید. لباس‌های تنگ غربی تکان نمی‌خورد و در باد رقصان نیست" (نارنجی ۳۳). دست کم دو نکته از این نقل قول استنباط می‌شود. نخست اینکه عکاسی، خدا را قادر می‌سازد تا ماورای جغرافیایی خاص، مکانی در بی مکانی برای خود خلق کند. اوکس و شاین معتقدند که ترامکانیت علاوه بر منابع انسانی، به واسطه گردش عوامل مختلفی، از جمله سرمایه، اندیشه، تصاویر، کالاهای، خدمات، بیماری‌ها و غیره شکل می‌گیرد. تکنولوژی نقش به‌سزایی در ایجاد فضای ترامکانی دارد. غیر از وسایل نقلیه مانند اتوبوس، قطار، و هواپیما، و فور رسانه‌های ارتباطی مثل تلویزیون و اینترنت به مثابه ابزار انتشار تصاویر عناصر لاینفک یک موقعیت ترامکانی هستند (۱). دوربین عکاسی در حکم تکنولوژی‌ای است که خدا را قادر می‌سازد به "مذاکرات مکانی-مکانی" (بریکل و

داتا (۱۰) به مثابه رکن اساسی ترامکانیت بپردازد. در تلاشش برای یافتن زاویه مناسب، او پی می برد که "میل به وطن" معین فیزیکی سرابی بیش نبوده است؛ در عوض میل عمیق به تُوطن را می توان با ایجاد پیوندهای فرافرهنگی فرونشاند. تعلق به اجتماع زنان مسلمان نمازگزار به مثابه ساختن "وطن-در-ایمان" (دیمیتریو ۱۳۰) است. این تعلق یک تعلق ترامکانی است؛ فضایی که ساخته می شود و خدا به آن احساس تعلق می کند از گذر "ارتباطات مستحکم ساخته می شود تا جبر جغرافیایی" (فریتگ و اپن ۷). این "روایت بصری" (بریکل و داتا ۷۷) یکی از ابزارهای کارآمد ایجاد ارتباط ترامکانیست. بریکل و داتا تصریح می کنند که ابزار بصری، قادر به تصویر پردازی به هم پیوستگی چشم انداز مهاجرت، تجسم مادی آن، و استقرار آن در مکانی مشخص است (۷). تمایز بین مسلمانان و غیر مسلمانان غالباً از طریق "تجسم عینی هویت اسلامی" (فریتگ و اپن ۲۶۲) صورت می پذیرد. خدا به جای تحکیم دوگانه مسلمان/ غیر مسلمان بر تنوع پوشش اسلامی تأکید می ورزد و از این رهگذر به هم پیوستگی فراملی آنها را تقویت می کند.

در تبیین نکته اول، نکته دومی که حائز اهمیت است تکثر اجتماع زنان است. خدا با تأکید بر تنوع پوشش های اسلامی زنان مسلمان بر هویت فراملی آنها صحه می گذارد. بریکل و داتا ترامکانیت را یک "فراملی گرایی اساس مند" (۳) تلقی می کنند. خدا با بر شمردن پوشش هایی از خاور میانه، شمال آفریقا، و جنوب شرقی آسیا بر ماهیت فراملیتی این اجتماع صحه می گذارد، در عین حال اساس مندی آنها، در گردهم آییشان برای هدفی واحد آشکار می گردد. اشپیگل "شبکه سازی ترامکانی"، مانند صف آرایی برای نماز جماعت، را راهی برای مذاکره روابط جنسیتی و مفهوم دین بیان می کند (۱۴۷). در صف نماز جماعت ارتعاش صدای مردان و زمزمه زنان احساس امنیت را به خدا القا می کند. در میان آنها او "درست در جایی بود که به آن تعلق داشت" (نارنجی ۲۲). در این تعلق فراملی تمام تقابل های دوتایی ملی، قومی، و نژادی که موجب صف بندی های خودی/دیگری می شد به حالت تعلیق در می آید. می توان ادعا کرد که هویت فراملی که از این رهگذر حاصل می شود "محدود کننده و محدود شونده" نیست بلکه گامی ست "در جهت غنای فردیت" (منصوری ۲۰۴) زن مسلمان مقیم دیاسپورا ی غربی.

## نتیجه گیری

دیاسپورا در حالت کلی و دیاسپورای بدون قلمرو مسلمانان به طور خاص فضاهایی ترامکانیند؛ جوامعی فراملیتی که مبتنی بر ارتباط با مکان‌ها، افراد، و فرهنگ‌های مختلف هستند. در نقطه مقابل تفکر دو قطبی که وطن را در دوگانگی وطن/غربت تعریف می‌کند، ترامکانیت بر تکرر، تعدد و به هم پیوستگی مکان‌های مختلف دلالت دارد. مهجا کهف در گفتمان دیاسپورایش وطن را از جمود و قطعیت قلمرو جغرافیایی ثابت می‌راند. تلاش خدرا شامی برای آویختن به یک نقطه جغرافیایی برای اقناع نیاز درونی اش به تعلق به یک مکان ناکام می‌ماند. سوریه، آمریکا، عربستان، و کویت هریک به نوبه خود حس گذرای وطن را به او القا می‌کنند که هیچ یک دیری نمی‌پایند. در "هم بستگی ترامکانی" و "هویت‌های پسا ملی" (آپادورای ۱۶۶) در کنگره جهانی حج و اجتماع زنان مسلمان تمایل او به توطن سیراب می‌شود.

نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت، این است که وطن تراملی که از این رهگذر به دست می‌آید در سیلان و نوسان مدام است. در پایان رمان زمانی که خدرا به جامعه مسلمانان ایندیانا پلیس باز می‌گردد و آن را اجتماع محبوب من" (نارنجی ۲۳۳) خطاب می‌کند، در دریافتی دیاسپورایی به خود یادآور می‌شود: "روش عجیبی که قلب انسان اشیاء را در مییابد، روشی که واقعیت برای لحظه‌ای خود را می‌نماید و درست زمانی که فکر می‌کنی عکس آن را گرفته‌ای، شاتر دوربینت بسته می‌شود و نور محو می‌شود. تنها کاری که از دستت بر می‌آید این است که به تلاشت ادامه بدهی، تقلا کنی به امید یک کور سوی دیگر" (نارنجی ۲۳۳). مفهوم وطن یکی از واقعیت‌های فرّار دیاسپوراست. در دیاسپورا "مختصات وطن و تبعید" (پاپاستر جیادیس ۲۲) مرتباً با هم معاوضه می‌شوند و مفهوم وطن پیوسته مورد باز تعریف و بازخوانی واقع می‌شود.

## منابع

- درزی نژاد، انسیه، لیلای برادران جمیلی. "فاعلیت اجراگرایانه زن مسلمان در گفتمان دیاسپورایی لیلای ابولعلا." نقد زبان و ادبیات خارجی. ۱۸، ۴ (بهار و تابستان ۹۶): ۵۹-۸۵.
- منصور، شهریار. "فراسوی تفکر پسااستعماری: هویت فراملی و تقابل ملی‌گرایی در ادبیات مدرن ایرلندی." نقد زبان و ادبیات خارجی. ۱۰، ۱۴ (بهار و تابستان ۹۴): ۱۹۵-۲۱۸.
- Anzaldúa, Gloria. *Borderlands/La Frontera: The New Mestiza*. San Francisco: Aunt Lute Books, 1987.
- Appadurai, Arjun. *Modernity at Large: Cultural Dimensions of Globalization*. Minneapolis and London: Minnesota University Press, 1996.
- Bhabha, Homi. *The Location of Culture*. London: Routledge, 1994.
- Brah, Avtar. *Cartographies of Diaspora Contesting Identities*. New York: Routledge, 2005.
- Brickell, Katherine and Ayona Datta. *Translocal Geographies: Spaces, Places, Connections*. Farnham: Ashgate, 2011.
- Clifford, James. *Routes: Travel and Translation in the Late Twentieth Century*. Cambridge: Harvard UP, 1997.
- Cohen, Robin. *Global Diasporas: An Introduction*. London and New York: Routledge, 2008.
- Davies, Carole Boyce. "Migratory Subjectivities." *Literary Theory: An Anthology*. Eds. Julie Rivkin and Michael Ryan. Malden, Massachusetts: Blackwell Publishers, 2000: 996 – 1015.
- Dimitriu, Ileana. "'Crossing and dwelling': home as a state of mind in Aboulela's *Minaret* and Gordimer's *The Pickup*." *Scrutiny* 2 19, 1 (June 2014): 119-134. DOI: 10.1080/18125441.2014.904395.
- Freitag, Ulrike and Achim von Oppen. *Translocality: The Study of Globalising Processes from a Southern Perspective*. Leiden and Boston: Brill, 2010.
- Kahf, Mohja. *The Girl in Tangerine Scarf*. New York: Carroll & Graf Publishers,



2006.

- Moghisi, Haideh and Haleh Ghorashi. *Muslim Diaspora in the West: Negotiating Gender, Home and Belonging*. Amsterdam: Ashgate, 2010.
- Oakes, Tim and Louisa Schein. *Translocal China: Linkages, Identities, and the Re-imagining of the Space*. London and New York: Routledge, Taylor and Francis, 2006.
- Papastergiadis, Nikos. *The Turbulence of Migration: Globalization, Deterritorialization and Hybridity*. Oxford: Polity Press, 2000.
- Safran, William. "Diasporas in Modern Societies: Myths of Homeland and Return." *Diaspora* 1, 1 (Spring 1991): 83-99.
- Spiegel, Anna. *Contested Public Spheres: Female Activism and Identity Politics in Malaysia*. Heidelberg: VS Research, 2010.
- Tagliacozzo, Eric. *The Longest Journey: Southeast Asians and the Pilgrimage to Mecca*. Oxford and New York: Oxford UP, 2013.